

ضرورت اصلاح قانون مجازات (۲)

عباس عبدي

مشکل مهم دیگر قانون فعلی، عدم تمایز میان قتل‌های عمد است. این مساله در قدیم چندان جدی نبود، ولی اکنون پذیرفتنی نیست. فرض کنید که يك نفر در خیابان دارد می‌رود و به دلیل پیش‌پا افتاده‌ای با دیگری مجادله می‌کند. طرف مقابل هم به او ناسزا می‌گوید و درگیر می‌شوند، او را هل می‌دهد، سرش به زمین می‌خورد و می‌میرد. مطابق قانون این مورد قتل عمد شناخته شده و مجازات آن قصاص است. حالا این را مقایسه کنید با کسی که با قمه سر همسرش را بریده و سر او را در دست گرفته و در خیابان نمایش می‌دهد، این نیز قتل عمد محسوب می‌شود. جالب اینکه دومی معمولاً با شکایت خانواده دختر مواجه نخواهد شد، احتمالاً آنان در این قتل نیز به‌طور ضمنی همکاری کرده‌اند، اگر هم بر فرض شکایت شود، باید در ازای قصاص شوهر، به اندازه نصف ديه تفاضل ديه زن و مرد را هم پرداخت کنند، ولی در قتل اول، فرد ضارب یا قاتل محکوم به قصاص می‌شود. به همین راحتی. کسی که در حال عبور بوده و چه بسا آدم محترمی است و در يك لحظه به دلیل مسائلی که پیش می‌آید وارد درگیری ساده شده و متهم به قتل عمد می‌شود و کل خانواده او دچار بحران می‌شوند، البته خانواده مقتول نیز دچار مشکلات مشابه می‌شوند. خب کدام وجدان انسانی است که اثر این دو فعل را یکسان بداند و برای آنها مجازات‌های مشابه درخواست کند؟ این مساله راه‌حل دارد، در چارچوب شرع هم هست. زیرا اجرای قصاص در همین قانون منوط به اجازه حاکم است، این اجازه صوری و ظاهری نیست، پس حاکم می‌تواند اعمال قصاص را در برخی از قتل‌ها مجاز نداند و به جای آن زندان را در نظر بگیرد. قتل‌های عمد را می‌توان از چند منظر دسته‌بندی کرد، از حیث تصمیم قبلی، نقش تحریک‌کننده مقتول و آثار و عوارض بیرونی قتل. در يك دعوی عادی در خیابان هر لحظه ممکن بود که جای قاتل و مقتول عوض شود، به جای آنکه «الف»، «ب» را هل دهد و زمین بخورد و بمیرد، ممکن بود «ب»، «الف» را هل دهد و کشته شود. به همین سادگی. اینها را نباید با موردی مقایسه کرد که مقتول از همه جا بی‌خبر، ربوده می‌شود تا اموال او را بگیرند بعد خودش را نیز می‌کشند. اگر این معیارها را در نظر بگیرند، قتل‌های عمد را می‌توان به قتل‌های درجه يك و دو یا

حتي سه و قتل شبه عمد تقسيم بندي كرد. مطابق قوانين موجود قصاص را فقط براي قتلهاي درجه يك مجاز بدانند كه با تصميم قبلي و بدون نقش تحريك كنندگي مقتول يا با اثرات اجتماعي بسيار شديد رخ مي دهد و در بقيه قتلها قصاص را مجاز ندانند. البته پرداخت ديه به جاي خود بماند، ولي زندان تعزيري برحسب کاهش شدت قتل، كمتر شود. به نظر ميرسد كه در اين صورت عمل كسي كه اجازه مي دهد فرزند ۱۱ ساله اش پشت فرمان بنشيند و رانندگي كند و موجب تصادف و مرگ ديگران شود، نوعي قتل عمد است، ولي با درجه ۲ يا ۳ و نبايد آن را مصداق قتل شبه عمد دانست.

اين نحوه اصلاح قانون بار رواني زيادي را از روي دوش قضات برميدارد و برخي قتلهاي شبه عمد را به قتلهاي عمد ولي با درجه خفيف تبديل مي كند و برخي قتلهاي درجه يك را هم به درجه خفيفتر مي برند. در همين جا بايد به ايراد ماده ۳۰۳ كه اگر قاتل علم به مهدورالدم بودن مقتول داشت و ثابت شود، تبرئه ميشود نيز اشاره كرد كه آن نيز بايد اصلاح شود و شايسته يك جامعه قانون مدار نيست. نکته ديگري كه در قانون قتل است، نصف بودن ديه زنان و الزام به پرداختن نصف ديه بابت قصاص است. اين مساله عوارض رواني بسيار بدني دارد و خلاف انتظارات امروز جامعه و نقش پيشروي زنان است. از اين رو همانطور كه اين مشكل در بيمه حل شد، در اينجا نيز ميتواند به راحتی حل شود. مباحثي چون ديه عاقله و قسامه را نيز ميتوان حل كرد. بسياري از پروندههاي مربوط به لوث كه به قسامه ميرسند در اصل از انواع خفيفتر قتل هستند و قضات ميتوانند با اطمينان آنها را به قتلهاي درجه ۲ و ۳ محكوم كنند و نيازي به قسامه نباشد، ولي اينكه كساني را متهم به قتل عمد و قصاص كنند در حالي كه اثبات آن با قسامه باشد، در جامعه امروز محل تامل جدي است، چون مفهوم قسامه تا حد چشمگيري نسبت به گذشته تغيير کرده است. در هر حال انتظار مي رود كه رياست محترم دستگاه قضايي در اسرع وقت مشكلات و عوارض قانون موجود را تعيين و براي اصلاح قانون به كميتهاي تخصصي ارجاع دهند تا بلكه تغييری را شاهد باشيم. پايان

منبع: روزنامه اعتماد 24 بهمن 1400 خورشیدی